

من مؤسسه ملی

تعمیرات یا تعمیرات

پایه

تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

تعمیرات یا تعمیرات

قدرت مؤسس:

حاکمیت یا سیاست

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

فاطمه صادقی

فهرست

- ۷..... □ پیشگفتار
- ۹..... گفتار نخست حاکمیت و سیاست
- ۲۵..... گفتار دوم الهیات حاکمیت
- ۵۵..... گفتار سوم حاکم و استثنا
- ۷۹..... گفتار چهارم قدرت مؤسس و انقلاب
- ۱۰۵..... □ کتابنامه
- ۱۰۹..... □ فهرست اسامی

پیشگفتار

حکمرانی بر چه مبنایی استوار است؟ منشأ اطاعت از حاکم چیست؟ آیا سیاست تنها در حاکمیت خلاصه می‌شود یا این تحول خود دارای تاریخ است؟ حاکمیت چگونه باعث زوال سیاست شده است؟ مفهوم قدرت مؤسس برای احیای سیاست از چه ظرفیت‌هایی برخوردار است؟ آیا این مفهوم و کنش متناظر با آن می‌تواند سیاست را احیا کند یا اصولاً زوال سیاست را به عنوان پدیده‌ی دوران مدرن و امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر باید به رسمیت شناخت؟ این کتاب طی چهار گفتار پرسش‌های فوق را به بحث می‌گذارد. گفتار نخست به تمایز میان حاکمیت و سیاست می‌پردازد و تلاش دارد میان این دو انفصال مفهومی و تاریخی ایجاد کند. گفتار دوم الهیات حاکمیت را مورد بحث قرار خواهد داد. در گفتار سوم تحول در حاکمیت مدرن و شکل‌گیری حاکمیت استثنایی بررسی خواهد شد و نهایتاً گفتار چهارم به ظرفیت‌های قدرت مؤسس برای احیای سیاست و انفصال آن از قدرت چالش‌هایی که با آن مواجه است، به ویژه در قانون اساسی، انقلاب و اعتصاب عمومی توجه می‌کند. عمیق شدن در مفهوم قدرت مؤسس پرسش از نسبت میان حاکمیت و سیاست در فلسفه‌ی سیاسی را روشن‌تر و تخیل به سیاست پساحاکمیت را ممکن می‌کند.

بیشتر مباحث این کتاب طی درس‌گفتاری چهارجلسه‌ای با عنوان «حاکمیت و قدرت مؤسس» در بهمن ۱۳۹۶ در مؤسسه پرسش ارائه شده‌اند. از مسئولان آن مؤسسه و دانشجویان حاضر در آن سمینار سپاسگزارم که فرصت ارائه این بحث را در اختیارم گذاشتند.

گفتار نخست

حاکمیت و سیاست

حاکمیت طبق تعریف عبارت از اقتدار عالیه و حاکم کسی است که حکم می‌کند. از این تعریف ابتدایی که بگذریم، این مفهوم نیز مثل هر مفهوم دیگری در علوم انسانی، بیش از اینکه تعریف داشته باشد، تاریخ دارد. از آنجا که در این تعریف پای حکم در میان است که موضوعی قضایی محسوب می‌شود، حاکمیت نیز عمدتاً موضوعی حقوقی تلقی شده و در نتیجه سیاست به معنای سازوکاری است که حاکمیت در آن متجلی می‌شود. غلبه ذهنیت حقوقی بر سیاست باعث می‌شود تا پرسش‌های خاصی مطرح و اولویت یابند. از جمله حقوق مترتب بر حاکم و اتباع کدام‌اند؟ و حکومت شایسته کیست و متعلق به چه کسی یا چه نهادی است؟ همچنین: آیا حاکم یک شخص حقوقی است یا یک شخص حقیقی؟ مشروعیت حکومت از کجاست؟ (یا به چه دلیل باید از حاکم اطاعت کرد؟) حکومت چگونه می‌تواند رضایت اتباع را تأمین کند؟ آیا حکومت پس‌گرفتنی است یا برای همیشه اعطا شده؟ آیا می‌شود بر حاکم شورید؟ حاکمیت از جنس توکیل است یا تفویض؟ نسبت حکومت با قانون چیست؟ آیا حاکم مجاز به تخطی از قانون است؟ آیا حکمرانی مبنای الهی دارد یا زمینی؟

یکی از مهمترین دغدغه‌ها در این رویکرد نوع نظام‌های حکومتی است که فهرست بلندبالایی را تشکیل می‌دهد: حکومت مطلقه، حکومت قراردادی، نظام

پارلمانی، ریاستی، مشروطه، جمهوری، دموکراسی نمایندگی، دموکراسی مستقیم، مردم‌سالاری دینی، خلافت، سلطنت، امپراطوری و جز آنها. با غلبه تدریجی حاکمیت مردمی بر حاکمیت مطلقه، دغدغه دموکراتیک کردن حاکمیت، از دیگر پرسش‌های مطرح در این رویکرد بوده است که عمدتاً در نظریه‌های گذار به دموکراسی، و حکمرانی نیابتی، توکیلی، و تفویضی نمود داشته است. در اینجا قانونگرایی و حقوق شهروندی و نظایر آنها نیز از اهمیت برخوردار بوده‌اند.

اما رویکرد دیگری هم به حاکمیت ممکن است که می‌توان آن را رویکرد سیاسی نامید؛ هرچند به غایت مهجور و مطرود بوده است. تا زمانی که در درون پارادایم حاکمیت به سر می‌بریم، اتخاذ این رویکرد و اهمیت آن ممکن نیست. بلکه وقتی ممکن می‌شود که پا را از حاکمیت بیرون بگذاریم. اگر چنین کنیم، حاکمیت نه همچون امری طبیعی، بلکه به مثابه معضل رخ می‌نماید و پرده از خود برمی‌گیرد. در اینجا است که می‌توان با معضل حاکمیت مواجه شد و رویکرد حقوقی متناظر با آن را به پرسش گرفت. نقطه عزیمت و پرسش‌های رویکرد سیاسی به حاکمیت با رویکرد حقوقی متفاوتند. در اینجا به جای دغدغه برای نوع نظام سیاسی، پرسش‌هایی از این دست اهمیت دارند:

آیا سیاست با حاکمیت یکی است؟ چگونه حکومت خود را به مثابه امری طبیعی که ریشه در ذات بشر دارد، می‌نمایاند؟ آیا امکان اندیشه به نوع دیگری از سیاست ممکن است؟ آیا امکان اندیشه به قانون منهای حاکمیت وجود دارد؟ میان حاکمیت و سیاست چه رابطه‌ای برقرار است؟ آیا سیاست مساوی حاکمیت است یا برتأسیس دلالت دارد؟ به تعبیر دیگر نسبت حاکمیت در معنای قدرت مستقر^۱ و قدرت مؤسس^۲ چیست؟ آیا حکمرانی و تأسیس در تضاد با یکدیگرند یا در یک راستا قرار دارند؟ اگر مبنای سیاست تأسیس باشد، مردم در مقام قدرت مؤسس، یعنی

1. constituted power 2. constituent power

۳. این دو واژه در متن‌های متأخر به «قدرت بر سازنده» و «قدرت برساخته» ترجمه شده‌اند. اما هر دوی این مفاهیم از واژگان شناخته‌شده در حقوق سیاسی از جمله در مکتوبات دوره مشروطه‌اند. بنابراین در اینجا از معادل‌های قدیمی آنها یعنی «قدرت مؤسس» و «قدرت مستقر» استفاده می‌شود.

پیش از حکومت با مردم پس از حکومت چه تفاوتی دارند؟ حاکمیت چگونه مردم مؤسس را از نومی سازد و آنها را به کل یکپارچه فاقد تکثر و بدنه رأی دهنده منفعل تبدیل می‌کند؟ تفاوت ملت با مردم چیست؟ قدرت مستقر چگونه سیاست را به حکومت تبدیل می‌کند؟ انفصال سیاست از حکومت چگونه ممکن است و چه پیامدهایی دارد؟

اگر موضع حقوقی بر قانون اساسی (و فرایندهای مشابه همچون رفتارندوم) برای دموکراتیزاسیون تأکید زیادی دارد، موضع سیاسی، به جای حاکمیت، به پیش‌حاکمیت، به کنش‌های بنیانگذار و تأسیسی مثل انقلابات و اعتراضات و به نحوه ساخته شدن سوژه‌های تأسیسی می‌اندیشد. بنابراین به جای پرسش‌هایی از این دست که: حکومت متعلق به چه کسی است؟ و چطور می‌توان حکمرانی را پاسخگو و دموکراتیک کرد؟ پرسش اصلی آن این است: چطور می‌توان ماشین حکمرانی را از کار انداخت؟ در حالی که پرسش اول، حکمرانی (و به تعبیر کلینتون روسیتر «دیکتاتوری کانسیتیشنال») را عمدتاً «عادی» تلقی می‌کند و لذا به بهبود و اصلاح آن می‌اندیشد، در پرسش دوم، زوال حیات سیاسی به واسطه وضعیت اضطراری دائمی، و نقش حاکمیت در اضمحلال سوژه سیاسی و استیصال متعاقب آن محل پرسش است.

پولیتیا

باور امروز ما این است که سیاست یعنی تدبیر، حکم، تسلیم، تأدیب، نیرنگ و نظایر آن. به زبان عامیانه، سیاست بی‌پدر و مادر است. اما سه حرف ساسا نه بر حکم و حکومت، بلکه در اصل بر بنیانگذاری، تأسیس و بنا کردن دلالت می‌کند. در این معنا سیاست یا آنچه که یونانیان politeia نه به معنای حکمرانی، بلکه در اصل به معنای بنیانگذاری و تأسیس (و به معنای مثبت بی‌پدر و مادر) بوده است. رمی‌ها آن را constitution و فلاسفه مسلمان «سیاست مدینه» یا «سیاست مدینه» می‌خواندند.

به تعبیر فلیچر، پولیتیا هم غریب است و هم آشنا. این واژه برگرفته از فعل پولیتئو